

اینجا اوین است

آخرین ایستگاه مجربان

[حسین خانی]

زندان اوین در شمالی‌ترین نقطه ابر شهر تهران واقع شده است. در زندان اوین بیشتر متهمان و محکومان پرونده های جرایم مالی نگهداری می شوند. هرچند شماری از زنانی که منتهم به قتل هستند نیز در بند نسوان دیده می شوند.

به گفته یکی از مسئولان زندان براساس تقسیم بندی های که در قانون آمده است، اتباع خارجی غیر از مهاجران اقلیتی در این زندان نگهداری می شوند. آنها اغلب آنها که تبعه کشورهای افریقایی هستند، قاچاق مواد مخدر است.

وی با ابراز نگرانی از روند روبه رشد انتقال متهمان بیگانه به زندان اوین می افزاید: بسیاری از آنها هنگام خروج از کشور در فرودگاه امام خمینی(ره) بازداشت می شوند. تقریباً شیوه قاچاق مواد به روش بدیع و مکرر اغلب آنهاست.

براساس آمارهای اعلام شده از سوی رئیس زندان، هم اکنون بیش از ۴ هزار محکوم و منتهم به زندان اوین معرفی شده اند که نیمی از آنها در مرخصی به سر می برند.

پس از نخستین صحت های رئیس زندان، یکی از مسئولان اوین آمار مهمتری صحت های زندان و دادگسار و دادگاه های تهران به اوین (۲۹۷۱ تن) اعلام می کند که از این تعداد ۸۳ تن زن و ۲۱۴۶ تن مرد هستند.

به همراه اکیب بازید کنند به بند نسوان می رویم. قرار است در آنجا زندانیان اگر صحتی دارند با دادستان امی و هیات همراه مطرح کنند. دادستان قول داده است اماکن به شیوه مشکلات زندانیان رسیدگی کند.

براساس زندانیان زن در حسینیه بند نسوان گرد هم آمده اند. تقریباً بیشتر آنها منتهم هستند و هنوز از سوی دادگاه برایشان رای صادر شده است. دادستان شروع، قاچاق مواد مخدر و جرایم مالی عمده اتهامات آنها را تشکیل می دهد.

بازرسی از قسمت ملول های افرادی از برنامه های دیگر در نظر گرفته شده است. برخلاف صورتها، هر سلول مانند یک سوئیت

بر اساس آمارهای اعلام شده از سوی رئیس زندان اوین معرفی شده اند که نیمی از آنها در مرخصی به سر می برند



کوچک است. براساس آمارهای ارائه شده میانگین سنی زندانیان زن و مرد ۳۰ تا ۳۵ سال است. جوان ترین زندانی ۱۸ ساله و مسن ترین آن نیز ۸۲ ساله است. ۸۲ ساله است. فاصله میان بند نسوان و اندرزگاه های محل نگهداری مردان را با خودروهای زندان طی می کنیم. ساختمان قرمز آجر نما که تمامی پنجره های آن با تَرده های فلزی پوشانده شده است، وارد اندرزگاه می شویم. سالن بزرگی که در ۱۲ طرف اتاق های بزرگی ساخته شده و در هر اتاق بیش از ۲۰ تخت قرار دارد. در قسمت انتهایی سالن فروشگاه سالن قرارداد. همه چیز از انواع نوشیدنی ها گرفته تا میوه در فروشگاه موجود است، زندانیان تنها به وسیله کارت های



اعتباری از فروشگاه خرید می کنند و هر اندرزگاه برای خود کتابخانه ای بزرگ دارد که یکی از زندانیان به عنوان مسئول، کتابخانه زندانیان از کتاب ها نظارت می کند. هر ۴ هزار و ۸۰۰ جلد کتاب در کتابخانه این قسمت وجود است. به گفته وی ۱۰۰۰ زندانی در این اندرزگاه هستند که به طور متوسط روزانه ۲۰ تن از آنها برای استفاده از کتاب ها به کتابخانه مراجعه می کنند. طبق آمارهای موجود ۲۰ زندانی با مدرک دکترا و حدود ۱۵۰ زندانی با مدرک لیسانس و فوق لیسانس هستند که اغلب به اتهامات مالی بازداشت شده اند.

● درد دل زندانی های مرد

زندانی ۲۲ ساله، مدتی قبل به اتهام نیرداختن نطقه به همسر از سوی قاضی دادگاه به پرداخت ۱۰۰ هزار تومان محکوم شدم. براساس این حکم باید ۴ ماه حبس را نیز تحمل می کردم. اکنون زندان زندان تمام شده اما چون توان پرداخت این مبلغ را ندارم در زندان هستم.

● ۳ سال قبل یک کارگرفتنی را در قسمت عقب یکسان واتم سوار کرده بودم. در حال حرکت بودیم که او به پائین رفت شد. قاضی دادگاه مرا در آن زمان به پرداخت ۱۷۵ میلیون تومان دیه محکوم کرد. اکنون خانواده قربانی حادته به کشور خود بازگشته اند قاضی دادگاه هم تنها شرط برای آزادی مرا اسپرین سئندین کرده است. بعد دلیل آن که سئندنام اکنون ۲ سال است در زندان هستم.

● زندانی ۲۹ ساله ای هم می گوید: هر جریان تصادف باعث مصدومیت مردی شدم. خودروام بیمه است اما گفتند باید نوبت بیمه آن شود تا بتوانی از بیمه استفاده کنی، یعنی پول از طرف بیمه به شاکتی پرداخت شود و آن موقع مرا آزاد کنند. اکنون ۵ ماه است که در زندان هستم. هرچند که از مدتی قبل اعلام کردند بیمه نامه حکم سئد را دارد اما هنوز این موضوع به مرحله اجرا نرسیده است.

● درد دل های زندانیان زن

● زندانی ۲۲ ساله که به اتهام نامشروع و قاچاق مواد مخدر در زندان سپری می برد می گوید: اکنون ۴۱ روز است در زندان اوین هستم. اما هنوز پرونده ام به دادگاه فرستاده نشده است.

● نجمه ۳۱ ساله نیز می گوید: ۵ ماه قبل بخاطر تأمین هزینه اعتبارنامه سرتقت کردم. شاکتی پرونده ام هم رضایت داده است اما بخاطر جنبه عمومی جرم بازداشت هستم و منتظرم تا پرونده ام به دادگاه فرستاده شود.

● زندانی ۲۹ ساله ای نیز به اتهام قتل عروس جواش با همدمش ۲ دختر جوان بازداشت است. او ۵ ماه است که در زندان بسر می برد و نواسته رضایت اولیای مرد بگیرد. اما هنوز حکمی برایش صادر نشده و او قرار بازداشت موقت زندانی است.

غصه های یک نامادری

بازی سر نوشت

[خسرو میزش]

نمی دادم «هر چهره سنگی، مال ایلی لنگه» و هر چه بدیخ است مال آدم های رادطه بدبخت و بیچاره است. از این زمانی که به یاد دارم و به خاطر می آورم یک روز خوش ندیدم. از وقتی به دنیا آمدم در بدبختی و نداری دست و پنجه نرم می کردم. بحث سر درس بودم. در خانواده ای فقیر که پدرم متاد بود و مادرم هم برای سیر کردن شکم فرزندانش در خانه دیگران کار می کرد. احتیاج پدر، غیرت و مردانگی را در او کشته بود، او به تنها چیزی که استقامت می کرد مواد بود و به دست آوردن فرصت برای مصرف، در عوض مادر از صبح روز برای کار بیرون می رفت و شب دیروقت، خسته و کوفته برمی گشت. وقتی به خانه می آمد به جای استراحت، به درس و مشق ما می رسید و خانه را که پدر به کفایت کشیده بود مرتب می کرد. مادرم برخلاف شوخی پسرش از آنچه بود به نظر می رسید. همیشه با خودم می گفتم مادر چقدر همسر چنین مردی شده است و چرا به این زندگی ادامه می دهد. روزگار ما به سر می کشد. علاقه ای به درس خواندن نداشتم. چرا که هیچ دگرگی در محیط خانه مدام نبود. اما به اصرار و خواهش مادرم تنها برای شاد کردن و نشان دادن لبخند بر روی لب ها و جدی ترک خوردن اشام سعی و تلاش می کردم و می خواندم. هیچ علاقه ای به تحصیل در درس هایم موقوف بودم و این تنها کاری بود که می توانستم در برابر رحمت های مادرم انجام بدهم. هر روز که می گذشت صبح پدر بدم می شد و برادرانم پس از تمام شدن درس و گرفتن دیلم همه به یک سو رفتند من و پدر و مادرم تنها گذاشتند. مادر همیشه نگران من و آینده ام بود و می پرسید که کاش من مثل بچه های دیگر سیر بودم. آن روز دلیل آرزوی مادرم و نگرانی هایش از آینده ام را نمی فهمیدم اما حالا متوجه می شوم که اگر حق داشت. بعد از گرفتن دیلم، مادرم خواست که ادامه تحصیل دهد و وارد دانشگاه شود. وضع مالی ما آنقدر خوب

نیود و توان پرداخت هزینه های دانشگاه را نداشتم. اما مادر می گفت: هر طور شد کار می کنم و تمام مخارج تحصیل تو را می دهم. دیدن پدر در این وضعیت تمام خوشی ها را به کامم برد می کرد و دلم به ادامه تحصیل ضایع نمی داد. پدر از ابتدا مخالف درس خواندنم بود. او می گفت من هر چقدر هم درس بخوانم بالاخره باید به خانه شوهر بروم و خانه داری کنم. بحث سر درس خواندن با نخواندن من ادامه داشت تا این که یک روز مثل همیشه مادر برای کار بیرون رفت و من طبق معمول به نطقات خانه پرداختم. پدر هم کنار بساطش خوابیده بود. کاش هرگز نمی آمد. وقتی در شدن در به گوشم رسید. صدایی که کاش هرگز نمی آمد. وقتی را باز کردم با مردی یوق هیکل با چهره ای زشت روبه رو شدم. چنگیز از دوستان پدرم بود و ضعیف پدرم بود و به سرعت پدرم آمده بود و همیشه با مخالفت های پدرم دیدم و هر شده بود اما این بار مادر نبود و چنگیز با خند آسوده به درون خانه آمد و مستقیم به اتاق پدر رفت. بعد از چند ساعت صدای مشاجره آنها بلند شد از طرف هایشان متوجه شدم که پدر به چنگیز بدبکار است می رسد. گرفتن طبلین آمده است، پدرم التماس و گریه می کرد. شنیدم که پدرم در دلم و دیدن آنک های پدرم روحم را بشدت آرزو. آن لحظه پدر این طور ناتوان و ضعیف ندیده بودم. در گوشه ای از حیاط نشسته و گریه کرد. به بدبختی خانواده ام و ناتوانی پدرم، به این که مواد لعتنی چگونه مردانگی و غیرتش را با یاد داده است. چنگیز رفت و خانه در سکوتی و خشاک گرفت. تا آمدن مادر هیچ خبری میان من و پدر رد و بدل نشد. نمی دانم چرا آن روز صبح بدی داشتم. به محض ورود مادر، پدر از او خواست به با پدر برود. بعد از گذشت چند دقیقه صدای تلخ مادر بلند شد. او به اتاقش می کرد می گفت: نگذار آینده دخترت مثل من بشود. اجازه نده چنگیز به تو زور بگوید. هاجر درس خوانده است و می خواهد وارد دانشگاه شود. کم کم داشتم متوجه اجرامی شدم. آن لحظه بود که فهمیدم چرا مادر آرزو داشت من سیر بودم و چرا با

پدر ازدواج کرده است. بازی سر نوشت با دیگر تکرار شد و من چون مادر اسیر هوس های یک مرد شدم. چنگیز از پدرم ۱۲ میلیون تومان طلب داشت و چون ما توان پرداخت آن را نداشتم بنابرین چنگیز خان در عوض طلب خواستار ازدواج با من بود. او قبلاً ازدواج کرده بود و تا ۲ بچه داشت. اما چند ماه قبل همسرش با من هم می گفتند: زندگی بیچاره از غصه کارهای چنگیز مرد. او مرد بدنام و تنه خور بود. وقتی پدر مرا به اتاق صدا کرد و گفت باید با چنگیز ازدواج کنم، مادر چیزی نگفت و فقط گریه کرد. آنقدر اشک ریخته بود که چشمانش کاسه خون شده بود. آن روز گفتم که نمی خواهم با چنگیز ازدواج کنم. اما پدر با چشمانی اشکبار دستام را گرفت و گفت: راگر این کارا نکنی او مرا به زندان می اندازد. تو که می دانی من نمی توانم بدون مواد طاقت بیابورم می میرم. نمی دانم چرا آن روز مادر هیچ حرفی نزد، شاید می خواست چنگیز را در انتظارم است. آنگذده ای که مادرم از بدو ناتوانم تلاش را می کشید. روزهای بدی را می گذراندم و هر روز هم فشارهای چنگیز شدت می گرفت. او می خواست تا این وصلت هر چه زودتر صورت گیرد. من اصلاً تحمل دیدن چنگیز نداشتم. او ۴۵ سال داشت و من تازه ۲۰ ساله شده بودم. دلم می خواست همسر آینده ام مرد تحصیل کرده و مشخصی باشد، اما گویا تقدیر چیزی غیر از این می خواست. مادر خیلی تلاش کرد تا این ازدواج صورت نگیرد اما موفق نشد. بعد از چند ماه با چنگیز ازدواج کردم. البته این معامله ای میان پدرم و چنگیز بود. بچه های چنگیز دختر بودند و بسیار ساکت و آرام. اما من چیزی از بچه داری و تربیت نمی دانستم بنابراین در اکثر کارها از مادرم کمک می گرفتم. چنگیز کاری به من و بچه ها نداشتم و همان طور که قول داده بود در خانه با خوشرویی رفتار می کرد. اما من از متغیر و بیوز پدرم و نمی توانستم محبت و علاقه به او را در قلم چابگیرین کینه و نفرت کنم. زندگی با چنگیز بد نبود. از خانه پدرم بهتر بود. چنگیز مرد خوبی نبود اما در عوض اعتیاد نداشتم و این از نظر من یک حسن بزرگ بود. چنگیز از مصمم قلب مردوست



داشت. اما من هیچ علاقه ای به او نداشتم. روابط خانگی میان من و زهرا و زهره ایجاد می شد. وقتی بچه ها زیان باز کردند و برای نخستین بار با لفظ بیگانه مرا مادر صدا کردند، با این که متعلق به من نبودند، حس مادری در وجودم گل

کرد و بیشتر از قبل به آنها وابسته شدم. چنگیز کم که دست رفتار زشت خود را کنار می گذاشت، تا حد ناوشش هم به خانواده ام کمک می کرد و در مدت دو سال هیچ کم و کاستی برایشان نداشت. در این مدت ما صاحب فرزند نشده بودیم. چون زهرا و زهره را مثل بچه های خودم دوست داشتم و تمام وقتم را صرف آنها می کردم. چنگیز هم می خواست. آن هم هر یک روز با مادرم به بیمارستان مراجعه کردیم و دست از انجام آزمایش های گوناگون تمام پزشکان کف نظر دادند و گفتند براساس مدارزهای من نمی توانم صاحب بچه شوم. مادرم از شنیدن این حرف خیلی ناراحت شد اما برای من مهم نبود چون ۲ بچه داشتم و تمام زندگی خود را در وجود آنها می دیدم و در کنارشان شاد و خوشحال بودم. وقتی جواب آزمایش ها به چنگیز گفتم برخلاف انتظارم خیلی ناراحت شد، اصلاً به کلی تغییر کرد و با حالت قهیر از خانه رفت. آن روز چنگیز دیو وقت به خانه آمد و چون بچه ها در خانه پدرم بودند، به اتفاق هم برای آوردن زهرا و زهره به آبنبار رفتیم اما دیگر از شوخی و خنده تمام می شد. چنگیز با خودم می گفت مادر چقدر همسر چنین مردی شده است و چرا به این زندگی ادامه می دهد. روزگار ما به سر می کشد. علاقه ای به درس خواندن نداشتم. چرا که هیچ دگرگی در محیط خانه مدام نبود. اما به اصرار و خواهش مادرم تنها برای شاد کردن و نشان دادن لبخند بر روی لب ها و جدی ترک خوردن اشام سعی و تلاش می کردم و می خواندم. هیچ علاقه ای به تحصیل در درس هایم موقوف بودم و این تنها کاری بود که می توانستم در برابر رحمت های مادرم انجام بدهم. هر روز که می گذشت صبح پدر بدم می شد و برادرانم پس از تمام شدن درس و گرفتن دیلم همه به یک سو رفتند من و پدر و مادرم تنها گذاشتند. مادر همیشه نگران من و آینده ام بود و می پرسید که کاش من مثل بچه های دیگر سیر بودم. آن روز دلیل آرزوی مادرم و نگرانی هایش از آینده ام را نمی فهمیدم اما حالا متوجه می شوم که اگر حق داشت. بعد از گرفتن دیلم، مادرم خواست که ادامه تحصیل دهد و وارد دانشگاه شود. وضع مالی ما آنقدر خوب

راز قتل در دفترچه یادداشت

[محمد غمخور]

صبح یک روز بهاری زنی هراسان به اداره آگاهی یکی از شهرهای اطراف تهران رفت و از ناپدید شدن پسر ۱۲ ساله اش خبر داد. زن جوان مضطرب و نگران با افسر آگاهی گفت: پسرم ۳ کیلومتر و ۱۰۰ روز قبل ناپدید شده است. او همیشه تا قبل از ساعت ۱۰ شب به خانه می آمد. او روز آخر از خانه بیرون رفت و دیگر بازنگشت. تمام محله را به دنبال او گفتم اما هیچ اثری از پسریم نبود. به کادر آگاهی رفتم که دامور کالتریس پس از ثبت گزارش خواست برای پیگیری با شناختن زن جوان، تحقیقات پلیس آگاهی برای یافتن پسرچیه آغاز شد. نخستین پرسشی ما مشخص شد پدر کریم ۲ سال قبل در جریان یک تصادف اتومبیل جان باخته است و مادرم سر یک هم پس از این حادثه در یک کارگاه بافندگی مشغول کار شده بود و مخارج یکسان از تأمین می کرد. فوت مرد خانواده و کار مادر خانواده باعث شده بود پسرچیه با افراد ناپاب دوست

زند در خیابان های شهر روز خود را شب می افروزد. تحقیق از دوستان کریم هم نشان می داد او با افراد بزرگتر از خودش رفت و آمد داشته است. تحقیقات پراکنه روشن شدن سر نوشت پسرچیه گمنامه داشت تا این که پس از دو روز به پلیس اطلاع داده شد چند پسرچیه ای در میان های اطراف شهر کشف شده است بنابر این کارآگاهان ویژه قتل پلیس آگاهی همراهِ متخصصان اداره تشخیص هویت در محل کشف جسد حاضر شدند. جسد متعلق به پسرچیه اداره بود که آثار کبودی روی دست و صورتش دیده می شد. حدود پنج روز هم از مرگ پسرچیه می گذشت. بررسی محل کشف جسد هم نشان می داد، او پس از قتل در مکان دیگری به این محل منتقل شده است.

بنابر این ماهین مدتیگرم برای بازجویی به اداره آگاهی منتقل شد. او در بازجویی ها گفت: از مرگ کریم بی اطلاع. او چند روز قبل به من گفت قصد خودکشی دارد. وقتی این حرف را از او شنیدم خیلی عصبانی شدم. به همین خاطر سعی کردم او را از تصمیمش منصرف کنم. ماهورن که احتمال می دادند شاهین عامل قتل پسرچیه است به همین خاطر به بازجویی تخصصی از او ادامه دادند. آنها در فرسه های خود احتمال دادند نامه کشف شده در به همین کریم از سوی عامل جنایت برای گمراه کردن کارآگاهان نوشته شده است. به همین خاطر نامه و نمونه ای از دست خط کریم به آزمایشگاه های خط شناسی مرکز تشخیص هویت تهریرو تنظیمی فرستاده شد. کارشناسان پس از بررسی دست خط اعلام کردند نامه به دست پسرچیه نوشته شده است. بدین ترتیب ماهورن به بازرسی خانه شاهین پرداخته و در آنجا دفترچه ای یافتند که به صفاخانه در یادداشت های روزانه اش را می نوشت. به همین خاطر دفترچه برای بررسی به آزمایشگاه خط شناسی فرستاده شد.

مشخص شد جسد متعلق به کریم است. مادر کریم وقتی متوجه شد پسرش جان سیرده است با گریه و زاری ادعا کرد او به قتل رسیده است. در پی اظهارات مادر کریم، پرونده برای رسیدگی بیشتر در اختیار کارآگاهان جنایی قرار گرفت. ماهوران در تجسس های علمی خود دریافتند کریم با مرد جوانی به نام شاهین که ۱۴ سال از خودش بزرگتر بود رفت و آمد داشته است. شاهین متداه به موادمخدر بود و کریم هم بیشتر اوقات در کنار او دیده شده بود. بنابر این ماهین مدتیگرم برای بازجویی به اداره آگاهی منتقل شد. او در بازجویی ها گفت: از مرگ کریم بی اطلاع. او چند روز قبل به من گفت قصد خودکشی دارد. وقتی این حرف را از او شنیدم خیلی عصبانی شدم. به همین خاطر سعی کردم او را از تصمیمش منصرف کنم. ماهورن که احتمال می دادند شاهین عامل قتل پسرچیه است به همین خاطر به بازجویی تخصصی از او ادامه دادند. آنها در فرسه های خود احتمال دادند نامه کشف شده در به همین کریم از سوی عامل جنایت برای گمراه کردن کارآگاهان نوشته شده است. به همین خاطر نامه و نمونه ای از دست خط کریم به آزمایشگاه های خط شناسی مرکز تشخیص هویت تهریرو تنظیمی فرستاده شد. کارشناسان پس از بررسی دست خط اعلام کردند نامه به دست پسرچیه نوشته شده است. بدین ترتیب ماهورن به بازرسی خانه شاهین پرداخته و در آنجا دفترچه ای یافتند که به صفاخانه در یادداشت های روزانه اش را می نوشت. به همین خاطر دفترچه برای بررسی به آزمایشگاه خط شناسی فرستاده شد.

کارشناسان در بررسی دقیق دفترچه چند کلمه که در نامه از آن استفاده شده بود را پیدا کردند سپس کلمات در کنار یکدیگر با دقت باقیامه شد که نتایج تحقیقات نشان داد نامه ای که در قتل محبت کشف شده را شاهین نوشته است. با کشف این حقیقت ماهوران برای چندمین بار به بازجویی از شاهین پرداختند. او زمانی که متوجه شد هیچ راهی برای فرار از این حقیقت ندارد، لب به اعتراف گشود. منهدم در اعتراف هایش گفت: روز حادثه در حال تریق موادمخدر بودم که او وارد خانه شد. من خواست به او موادمخدر تریق کنم. از سر ناچاری و به خاطر فشاری او کمی موادمخدر به کریم تریق کردم که حالش بد شد. هر لحظه وضعیت جسمانی اش بدتر می شد. بعد از قبایلی او دچار شوک شد و کنار من جان داد. خیلی ترسیده بودم. با دستپاچگی نامه ای نوشتم و در جیب کریم گذاشتم. بعد هم جسدش را در بیابان رها کردم. رئیس مرکز تشخیص هویت پلیس آگاهی نیروی انتظامی در گفتگو با خبرنگار ما در این باره گفت: رویکرد پلیس آگاهی کشف جرم به صورت علمی است که در این پرونده کارشناسان مرکز تشخیص هویت پلیس در بررسی های علمی موفق بوده به کشف معمای ماجرا شد.

حال آن که یکی از مشکلات ماهوران اداره تشخیص هویت در بررسی صحنه های جرم به هم خوردن صحنه است. به همین خاطر به شهروندان توصیه می شود تا حضور ماهوران اداره تشخیص هویت صحنه جرم را حفظ کنند تا ماهوران در بررسی های خود با مشکل مواجه نشوند.